

# حق پاسخ گفتن

نوشته: روزه گارودی

ترجمه: دکتر مسعود مرادی

عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان

## چکیده

"حق پاسخ گفتن" پاسخی است به تهاجمات رسانه‌های گروهی غرب به آقای رژه گارودی و آبه پیر. گارودی با انتشار کتاب "اسطوره‌های بنیانگذاری سیاست اسرائیلی" تلاش در افشای تبلیغات صهیونیستی دارد. یهودیان وانمود کردند که آنان بیشترین قربانی را در طول جنگ جهانی دوم داده‌اند. شواهد و مدارکی که توسط گارودی مورد بررسی قرار گرفته چنین مسئله‌ای را تایید نمی‌کند. او با اثر خویش، به تابوی سیاست، اسرائیلی لطمه وارد کرد؛ و با بیان این مطلب که میلیاردهای یهودی همدست نازیها بودند، تبلیغات صهیونیستی را نقش بر آب نمود. از اینرو رسانه‌هایی که تحت نفوذ یا کنترل آنان بودند؛ تهاجمات گسترده‌ای را آغاز نموده و اساس این کتاب را غیر قابل توجه و غیر علمی پنداشتند. همین محافل با توجه به قانون "Gayssot" که به جرائم فکری پیرامون انتقاد به دستاوردهای دادگاه نورنبرگ بود توسل جستند و به محکوم کردن نویسنده آن پرداختند. گارودی تلاش کرد تا با انتشار مقاله حاضر جو حاکم بر رسانه‌های گروهی غرب را بازگو نماید.

## مقدمه

روزه گارودی فیلسوف و متفکر مسلمان فرانسوی در دو دهه اخیر تلاشهای فراوانی

برای معرفی و بیان اندیشه‌ای که از اسلام فهمیده انجام داده است. وی که ابتدا دارای تفکرات سوسیالیسی و کمونیستی بود با مطالعات فراوان در زمینه‌های تفکر و با رجوع به یدئولوژیهای متعدد چه دینی و چه غیر دینی متوجه حقیقت اسلام شد و بدان گروید. بخشی از تلاشهای بی وقفه گارودی در جهت تبیین و روشن کردن تاریخ معاصر می‌باشد. کتاب اسطوره بنیانگذار سیاست صهیونیستی او که دو ترجمه فارسی از آن صورت گرفته بخشی از تلاش وی در این راستا می‌باشد. او با هدف روشن کردن بخشی از واقعیت‌های تاریخ معاصر اروپا در افشای دروغ‌پردازیهای مجامع صهیونیستی می‌کوشد. پس از جنگ جهانی دوم سرمایه داران یهود و متعاقب آن روشنفکران صهیونیست با تمام توان خویش به تبلیغ پیرامون جنایتهای نازیهای آلمان و کشتارهای دسته جمعی آنان از یهودیان پرداختند و به خلق آثار متعدد در سینما، ادبیات، هنر، تأثر و نمایش و تاریخ دست زدند بگونه‌ای که چهره یهودیان مظلومترین چهره جنگ تلقی شد و تصویری را پدید آوردند که انگار تنها هدف نازیهای آلمان حذف یهودیان سامی نژاد از کره خاکی بوده است. این بزرگنمایی همراه با نفی سایر جنایات هولناکی که توسط نازیها صورت گرفته بود همراه شد.

بسیاری از اقوام دیگر که مورد تجاوز و قتل عامهای جنگ افروزان اروپا قرار گرفته بودند یا اصلاً مطرح نشدند یا ارتباط آنان با مجامع یهود علت قتل عام آنها قلمداد شد. از این رو تردید هایی که گارودی بر روی حجم تبلیغات یهودیان نمود به روشن شدن واقعیت‌های جنگ دوم جهانی کمک کرد. او هرگز به دنبال نفی جنایات نازیها یا قلم کشیدن روی کشتار یهودیان نبوده است تنها تلاش او روشن کردن میزان واقعی این جنایات بوده است. به عبارتی وی تلاش کرد تا مرز میان واقعیت و تبلیغات را روشن سازد و تصاویر غلطی که در اذهان جا افتاده بود به اندازه واقعی آن تقلیل دهد. از سوی دیگر نفوذ رو به گسترش محافل نژاد پرست یهودی در اروپا و خصوصاً در فرانسه به انعقاد قوانینی منجر می‌شد که راه را برای تحقیق علمی و انتقادی آثار تاریخی مسدود می‌کرد. قانونی که عملاً آزادی عمل محققان و مورخان فرانسوی را محدود می‌کرد قانون گیسو\* بود که به موجب آن کسی نمی‌توانست مطالبی خلاف دادگاه نورنبرگ ادا نماید و محققان و مورخان که جسارت انتقاد به دادگاه نورنبرگ را پیدا می‌کردند محکوم به پرداخت نقدی یا حبس می‌شدند. در چنین فضای

خفقان آوری در کشوری که مدعی مهد تمدن بودن است گارودی گستاخی خود را نشان داد و با دلایل متقن و کافی به افشای تبلیغات صهیونیستی پرداخت. انتشار کتاب او عکس العمل‌های گسترده‌ای را باعث شد. بسیاری او را فرصت طلب، دروغگو و تجدیدنظر طلب خائن خواندند. برخی او را متهم به بنیادگرایی برخی، دیگر او را خود فروخته و فیلسوفی که در پایان عمر خرف شده گفتند. مراکزی که کتاب او را می فروختند مورد تهاجم صهیونیست‌ها قرار گرفت و بر بسیاری از کتابهای دیگری که در کنار این کتاب به فروش می رسید رنگ قرم ز پاشیدند، «گارودی» و «آبه پیر» (که مدافع حقیقت جویی وی بود) مورد تهاجم گسترده رسانه‌های گروهی غرب قرار گرفتند (که این امر نشانگر میزان تسلط محافل صهیونیستی بر این رسانه‌ها می باشد. به پاسخ گویی به این تهاجمات بر آمدند و متن حاضر نتیجه این تلاش است. همانگونه که آقای گارودی به خوانندگان فرانسوی خویش. بر پخش گسترده آن توصیه کرده، در اختیار خوانندگان فارسی زبان قرار می گیرد. باشد که گوشه‌ای از جنایات صهیونیست‌ها روشن گردد.

## به راه انداختن یک غوغا

هیچ اعتراضی درباره همکاری رهبران صهیونیست با هیتلر نشده است. در جریان ناسزاهایی که به من و آبه پی یر نثار گردید هیچ دلیلی در خور توجه و مستند درباره آنچه که من در کتابم علیه سیاست اسرائیل آورده‌ام ارائه نشده است. به عنوان مثال همکاری رهبران صهیونیست (که بعداً رهبران کشور اسرائیل شدند) با نازیها، (از زمان توافقاتی ها آوارا\* که به میلیارد درها یهودی اجازه می داد سرمایه‌های خود را از آلمان به فلسطین منتقل کنند، همچنین به همکاری بتار\*\* صهیونیست که اونیفورم هیتلری را تا سال ۱۹۳۸ (به مدت پنج سال در حاکمیت رژیم هیتلری) بر تن داشت و پرچم و ستاره داوود را یدک می کشید، همچنین به پیشنهادهای همکاری در زمینه‌های نظامی که به وسیله اسحاق شامیر و صاحب منصبان هیتلری در سال ۱۹۴۱ صورت گرفت، تا آخرین معامله پنهانی «آژانس یهود» مبنی بر در اختیار گذاردن ده هزار

کامیون با هیتلر به این عنوان که کامیونها ترجیحاً در جبهه‌های شرق به کار گرفته شوند، و آنهم علیه اتحاد شوروی، به امید انجام صلحی جداگانه با ایالات متحده و انگلستان، رؤیای «متفقین» غربی به کار گرفتن هیتلر برای در هم کوبیدن اتحاد شوروی بود. (برای یافتن شواهد این همکاری به کتابم، اسطوره‌های بنیان‌گذاری سیاست اسرائیلی، صفحات ۶۵ تا ۹۰ مراجعه نمایید.)

هیچ کلامی درباره تروریسم اسرائیلی گفته نشده است. در مورد تحلیلی که از تروریسم دولتی اسرائیل ارائه داده‌ام هیچ اعتراضی صورت نگرفته است، (این تحلیل شامل مسایلی از این قبیل است)، تروریسم دولتی از زمانی که ۲۳۷ نفر غیر نظامی در دیر یاسین توسط سربازان بگین قتل عام شده‌اند، تا قتل عام اعراب نمازگزار در هبرون به وسیله باروش گلدشتاین\* در ۱۹۹۵، قتل کنت برنادوت و لرد معین\*\* که تقصیرشان این بود که در سازمان ملل متحد ترور فلسطینیان و اخراج آنان از صدها روستا و همچنین جنایاتی را که صهیونیستها در انهدام روستاها و قبرستانهای فلسطینیان با بلدوزر مرتکب شده بودند محکوم کردند؛ تهدیدهای شارون و پرز علیه کانال سوئز در پاریس با همکاری ژنرال شال\*\*\* (رهبر بعدی کودتای الجزایر)، قتل عام هزاران غیر نظامی لبنانی توسط شارون در ۱۹۸۲ که با مسؤلیت وی و با همکاری ژنرال رافائل ایتان\*\*\*\* صورت گرفت، قتل عام در کشتارگاه صبرا و شاتیلا، اشغال بقیه سرزمینهای فلسطینی پس از جنگ شش روزه، و همچنین اشغال سرزمینهایی در جنوب لبنان و جولان در سوریه، و بی‌اعتنایی به بیانه‌های سازمان ملل متحد در محکومیت اشغال این سرزمینها، بیانه ۱۸۱ در سال ۱۹۴۷ که شرط تقسیم فلسطین در آن بود، بیانه ۲۴۲ در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ که «عقب نشینی نیروهای اسرائیلی را از سرزمینهای اشغالی» خواسته بود، بیانه ۳۳۸ در ۱۲۲ اکتبر ۱۹۷۳ که مجدداً بر عقب نشینی نیروهای اسرائیلی بعد از جنگ کیپور\*\*\*\*\* تاکید داشت. بیانه ۴۲۵ که اشغال لبنان را محکوم می‌کرد، همینطور رای صادره در ۴ ژوئیه

\*Baruch Goldstein

\*\*\*Conte Bernadotte, Lord Moyne

\*\*\*challe

\*\*\*\*Rafael Eytan

\*\*\*\*\*Kippour

۱۹۶۷ که انضمام بیت المقدس را محکوم کرده است، در ۱۲ مارس ۱۹۹۱ مقاله‌ای در روزنامه لوموند، وزیر خارجه فرانسه، آقای رولان دوما، نوشت: «شورای امنیت از مجموع ۱۹۷ بیانیه‌ای که در مورد مسائل اسرائیل - اعراب صادر کرده است ۳۴ مورد آن مربوط به فلسطینیان است. تمام این بیانیه‌ها به کاغذ باطله تبدیل گردیده است.»

از اولین بیانیه، که تقسیم فلسطین را شامل می‌شود، بن‌گورین، آنها را به مثابه دستمال کاغذی تلقی نمود. طی پنجاه سال رهبران اسرائیلی، همچنین احزاب آنان، خود را فوق قوانین بین‌المللی قرار داده‌اند.

اسرائیلی‌ها ابائی ندارند که برنامه خود را علیه دولتهای عرب منطقه علناً اظهار دارند همچنانکه آنان در ۱۹۸۲ در مجله "کینونیم" \* این اظهارات را به چاپ رسانیدند (به کتابم: اسطوره‌های بنیانگذاری سیاست اسرائیلی، ص ۲۰۳-۲۰۴ مراجعه کنید).

هیچکس درباره تحلیل من از کنترل سیاسی آمریکا بر آسیانه اسرائیلی و نیز به کمکهای مالی به دولت اسرائیل همچون گداایی سیاسی آمریکائیان در خاور نزدیک اعتراض نکرده است.

### «حق پاسخگویی» عنوانی مستخره:

هیچ تلاشی حتی برای تکذیب کردن (همه آنچه نوشته‌ام) نشده است. باوقاحتی ساده لوحانه، ویدال ناکه \*\* در روزنامه لوموند، روز ۴ آوریل ۱۹۹۶، نوشت: «روزی که ما بپذیریم که یکی از آقایان در مباحثه‌ای عمومی در تلویزیون یا در یک نشست میان مورخان شرکت کند، آنان بازی را خواهند برد. آنان همانند یک مکتب فکری تلقی خواهند شد، به هر صورتی که شده باید از پذیرش خواست آنان مطلقاً خودداری کرد.»

تحت این «قاعده» بود که اعطای «حق پاسخگویی» به وسیله تمام روزنامه‌هایی که درباره کتاب من بیشرمانه‌ترین دروغها را نوشته بودند از من سلب شد. با وجود این «حق پاسخ گفتن» در متن قانون آمده است و روزنامه‌های «لاکروا»، «آمانتیه» همچنین

«لوموند»، «لیبراسیون» یا «ژورنال دو دیمانش» آنرا نادیده گرفته‌اند.

همچنین در هیچیک از سه کانال تلویزیون، به من اجازه صحبت کردن مستقیم را ندادند، در عوض آنان تصویری مضحک و پراز اشتباه ارائه نموده و هرگز اجازه ندادند تا به تهمتها پاسخ گویم. همچنین قابل ذکر است که همه آنان به یک گونه صحبت کردند، که عبارت است از «یجاد تنفر» با به کارگیری زبان عامیانه‌ای که مرا متهم به «انکارگری» کرده، کلمه‌ای که در هیچیک از فرهنگ لغت‌های فرانسه دیده نشده، ضعف قدرت تشخیص، که آن را نادیده می‌گیریم. بدینگونه فرامین دروغ بافی و تهمت زدن از یک مرکز صادر شده است همانند آنچه که قبلاً ژنرال دوگل گفته بود: "در فرانسه یک گروه فشار قدرتمند یهودی وجود دارد که قدرت خود را عمدتاً روی بخش اطلاعات و اخبار اعمال می‌کند." در ۱۹۷۸ رئیس کنگره جهانی یهود، آقای ناهوم گلدمان\* از رئیس جمهور کارتر خواست «مرکز فشار یهود» را نابود کند که این مرکز به عنوان «نیروی بازدارنده چشم‌انداز صلح در خاورمیانه» تلقی می‌گردد. به هنگام جنگ خلیج فارس، آقای آلن پیروفیت\*\* در روزنامه فیگارو ۵ نوامبر ۱۹۹۰ نوشت "دو گروه فشار قدرتمند در بروز جنگ، فشارهایی اعمال کردند:"

۱- گروه فشار یهودیان که نقش عمده‌ای در سیستم رسانه‌های جمعی آن سوی آتلانتیک داشتند.

۲- گروه‌های تجار [یهودی] «برای رونق بخشیدن به بازارشان بر اثر جنگ».

## شکار جادوگران

برای آنکه بتوانند مرا به قصابگاه بیرندکلمه جالب توجه «انکارگرا» را به جای اتهام که در قرون وسطی علیه کسانی که با شیطان مرتبط می‌شدند و مستحق سوزانده شدن به وسیله تل‌هیزم به جرم «جادوگری» بودند، به کار بردند کلماتی چون «انکارگرا» یا شوآ\*\*\* (که در عبری به معنی قتل عام و خرابی کامل است)، همه از

\*Nahum Goldman

\*\*Alain Peyre fitte

\*\*\* Shoah

سینه‌های پر کینه خارج می‌شود. این مسأله با فیلم لانزمان\* که به وسیله مناخیم بگین (عامل «جنایت علیه بشریت» در قتل عام صدها غیر نظامی در دیر یاسین) مورد حمایت مالی با سرمایه‌گذاری ۸۵۰۰۰ دلار روبرو بود عمومیت یافت و به عنوان «برنامه منافع ملی» تلقی گردید. شکار جادوگران تحت همین عنوان در روزنامه لوموند آغاز شده بود (که در واقع از روزی که مشکلات مالی خود را به وسیله برخی از تغذیه‌کنندگان حل کرد دیگر روزنامه بیومری\*\* و ژاک فوه\*\*\* نبود).

از روز ۲۶ ژانویه ۱۹۹۶، این روزنامه در ستون کتابهایش عنوان «روژه گارودی انکارگرا» را نوشت. سرو صدا و شایعه همانند نسیمهای تهمت آرایشگر سویل\*\*\*\* منتشر شد، این تهمتها در روزنامه لیبراسیون ۳۱ ژانویه چهار ستون را به خود اختصاص داد که نوشت «روژه گارودی به انکارگرایان ملحق گردید». با گذشت زمان رشد کرد: در «لیبراسیون» هشتم می ۱۹۹۶، تیر تمام پهنای یک صفحه را به خود اختصاص داد: و نوشت «انکارگرایی یک تکرار است». همان فکر بیهوده در تمام روزنامه‌ها خود را می‌نمایاند. از «اومانیته» روز ۲۵ ژانویه ۱۹۹۶، که به طور مزورانه‌ای از «یک انسان که در دوره‌ای از انسانیت دفاع کرده» شکایت دارد که اینک به یک «نژادپرست» تبدیل شده حتی روزنامه «کروا» روز دوم فوریه ۱۹۹۶ با حالتی حاکی از تاسف از «خودکشی بدبختانه مردی که می‌توانست شاهد برهه‌ای از یک دوران» باشد و اکنون به یک «عنصر نوکر صفت ضد یهود» تبدیل شده سخن می‌راند. یقیناً گذشته من آنان را ناراحت می‌کند. سه ماه پس از آنکه صلیب جنگ به مثابه سربازی علیه هیتلر برپا شود، من در ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۰ بازداشت شدیم. و ما علیه نازیسم، قبل از آن موعد، در زمانی که هنوز اخراج از آلمان صورت نگرفته بود قیام کرده بودیم و به صحرا تبعید شدیم. من به تحمل ۳۳ ماه در اردوی متمرکز، به همراه بنیانگذار «LTCA» (که بعداً LTCRA شد = سازمان مبارزه علیه نژاد پرستی و یهود آزاری)

\*Lanzman

\*\*Beaue Mery

\*\*\*Jacqun Fauvet

\*\*\*\*Barbier seville

برنارد لکاش\*، محکوم شدم، لکاش فردی بود که من پیرامون زندگی پیامبران اسرائیلی با وی مباحثه داشتم و آن را برای همراهان ضد مذهبی مان ارائه می‌دادیم. پس از بازگشت از تبعید من مدال تبعید آن را دریافت داشتم، آنچه امروزه آنان را برای ناراحت کردن LTCRA «نئونازی» می‌گویند.

### مبارزه علیه تمام وجوه افراط‌گرایی:

من به عنوان مجری مباحثه میان مارکسیسم و مسیحیت و بعدها مسیحیت و مسلمانان با هر گونه انتگریمی مبارزه کرده‌ام. در سال ۱۹۷۰، از حزب کمونیست (که یکی از نظریه پردازان و رهبران آن حزب بودم) اخراج شدم، برای اینکه اعلام کرده بودم: «اتحاد جماهیر شوروی یک کشور سوسیالیست نیست». در سه کتاب آخرم (مسائل افراط‌گرایی را) تحلیل کردم، افراط‌گرایی کاتولیک رومی را در کتاب «آیا ما به خدا احتیاج داریم؟» تحلیل کردم و در آنجا به رغم ناراحت شدن برخی نوشتیم که «مسیحیت» نمی‌تواند اندیشه مذهبی که قادر به حکومت در جهان امروز باشد را ارائه دهد. آنگاه در کتاب «عظمت و زوال اسلام» اعلام کردم که «افراط‌گرایی در اسلام، بیماری اسلام است».

سرانجام در «اسطوره‌های بنیانگذاری سیاست اسرائیلی» من «بدعت صهیونیست» را تحلیل کردم که در واقع دولت اسرائیل را جایگزین خدای اسرائیل می‌کند و نشان دادم که، آنان با ملی‌گرایی قبیله‌ای، ایمان جهانشمول پیامبران بزرگ یهود را نادیده می‌گیرند.

انتقادهای من از افراط‌گرایی مسیحی‌ها و مسلمانان به طور طبیعی مشاجراتی را پدید آورده است، چیزی که طبیعی و ارزشمند است. اما برای آخرین کتاب، من به یک تابو نزدیک شدم و این بار، دلایل ناکافی، به فراخوانی پلیس منجر شد.

طبیعتاً تمام جرایم در استانها به جنجال دامن زدند. در خارج مرزها نیز این جنجال به دلیل وجود انشعابهای سازمان صهیونیستها دنبال شد. در کانادا، کنگره



جهانی یهود از برگزاری کنفرانسهای من جلوگیری کرد (حتی کنفرانسهایی که درباره موضوعات دیگر بود. زیرا من فردی بودم که به داشتن افکار شیطانی متهم شده بودم). در سوئیس رهبر «LTCRA» آقای ودوز\*، از من به دادگاه شکایت برد. جراید بین المللی نیز همان اتهامات روزنامه‌های فرانسوی را بازگو می‌کردند. (این مسائل) در کوریه دولاسرا\*\* ایتالیایی بوسیله فنکلرو\*\*\* و در الموندو\*\*\*\* در اسپانیا به چاپ رسید. همچنین در نیویورک تایمز آمریکا و فرانکفورت زیتونگ\*\*\*\*\* آلمان، همان گروه (صهیونیستها) سازی همانند اینجا (فرانسه) کوک کردند.

### سخن جادویی که می‌گشاید انکارگرایی

انکارگرا، منفی‌گرایی شوا: همان کلمه فوق - ملی است که برای بایکوت کردن من به کار رفته؛ درست همانند آنچه ژوزئه گفته است: حال ببینیم آنچه را که من انکار کرده‌ام چیست؟  
۱- در هیچ موردی من جنایات نازیها، و نیز ستم نژادی نازیها علیه یهودیان را نادیده نگرفته‌ام.

آنچه که به حیثیت من صدمه می‌زند نسبت دادن «نادیده انگاشتن جنایات علیه بشریت» است. در کتاب من «سرنوشت دهشتناک هیتلر» به تصریح آمده است (ص ۶۲ و ۲۵۱ و «توحش» در ص ۹۷)، از «جنایات هولناک او که هیچگونه ابهامی برای نشان دادن سفاکی آنان باقی نمی‌گذارد. (ص ۱۳۵). نوشته‌ام «شرایط هولناکی که منجر به هزاران جنایت شد». و نتیجه گرفته‌ام: «ضمن ذکر یاد شهدای تبعیدی یهود و اسلام و درندگی افراد هیتلر متذکر شده‌ام که افراد هیتلر با به بردگی گرفتن برای آنان ارزش انسانی قائل نشده‌اند.» (ص ۲۵۷) و افزوده‌ام (۲۵۷): «این جنایات نمی‌توانند نادیده

\*\*Vodoz

\*\*\*Corriere Della

\*\*\*\*Finkelraut

\*\*\*\*\*El Mundo

\*\*\*\*\*Frankfurter Zeitung

انگاشته شوند و همچنین آزدن طاقت فرسای قربانیان یهود یکی از اهداف مورد نظر هیتلر برای تحقق تئوری برتری نژادی آریائیها بوده است. " (ص ۱۵۲) همچنین من متذکر دروغهای ارائه شده در نورنبرگ شده‌ام:

در آشویتس\*<sup>(۱)</sup> (بنابه گزارشهای شورویها) و علی رغم تجدید نظرهای پی در پی مورخان، چهار میلیون نفر کشته شده‌اند! بر اساس گزارشهای مورخ صهیونیست پولیاکوف\*\* در نفرت نامه‌اش « دو میلیون نفر و بر اساس گزارشهای یک مورخ صهیونیست دیگر، راؤل هیلبرگ\*\*\* یک میلیون و دویست و پنجاه هزار نفر (ص ۱۶۰ کتابم) قتل عام شده‌اند. و نتیجه‌گیری بداریدا\*\*\*\* مدیر انستیتوی تاریخ معاصر در CNRS این است: رقم چهار میلیون که بر هیچ مبنای جدی قرار نگرفته، نمی‌تواند مورد قبول باشد. "

اگر بخواهیم بر اساس آمار قابل اعتماد نظر بدهیم، تقریباً یک میلیون نفر کشته شده‌اند، رقمی که مورد قبول اکثر متخصصان هست، حتی امروز آنان روی تعداد قربانیان بین ۹۵۰ تا یک میلیون و دویست هزار نفر توافق دارند. " (لوموند ۲۳ ژوئیه ۱۹۸۹).

"تجدید نظر گرایی" من که مهاجمین (که هیچیک کتابم را نخوانده‌اند) از آن به انکارگرایی یاد می‌کنند بدون آنکه بگویند چه چیزی را انکار کرده‌ام، چیزی نیست جز آنچه متخصصان پس از تجدید نظر بیان کرده‌اند. (همانگونه که بداریدا در سال ۱۹۹۴ گفته است) او اعلام کرد که به جای چهار میلیون نفر (در آشویتس) " کمی بیش از یک میلیون به قتل رسیده‌اند. " (ص ۱۵۹) و افزوده‌ام « این آمار نمی‌تواند به عنوان مردگان تلقی گردد. "

«قتل یک بیگناه، خواه یهود باشد یا نباشد به عنوان جنایت علیه بشریت تلقی می‌گردد. " (چیزی که من در ص ۲۵۷ کتابم تکرار کرده‌ام).

۲- در مورد آنچه مربوط به "اتاق گاز" می‌شود با اطمینان می‌گویم که هیچیک از دادگاهها چه نورنبرگ، چه سایر دادگاهها در صدد برنیامدند که وسایل جرم را پیدا

\*Auschwitz

\*\*Poliakov

\*\*\*Raoul Hilberg

\*\*\*\*Bedareda

کنند. دو نظر کارشناسانه وجود دارد: یکی مربوط به مهندس لوشر<sup>۴\*</sup> متخصص آمریکایی اتاقهای گاز که در شش ایالت، اتاقهای گاز را برای محکومین به مرگ ساخته است. بررسی های وی از آشویتس - بیرکنو<sup>۵\*\*</sup> به نتایجی کاملاً منفی منتهی شده است. «می توانستیم برای یافتن بیشتر سیانور در نمونه هایی که از اتاقهای گاز مورد ادعا برداشتیم امیدوار باشیم. (به دلیل اینکه بر اساس منابع مقدار گاز زیادتری در این مکانها مورد استفاده قرار گرفته بود. تا در نمونه هایی که از اتاقهای گاز کنترل شده ضد عفونی کننده. به دست آمده است. چنانکه این بر خلاف واقعیت باشد، به جرأت می توان نتیجه گرفت که استقرار این اتاقهای گاز برای قتل نبوده است.»<sup>۶\*\*\*</sup>

گزارشهای غیر کارشناسانه کراکوی<sup>۷\*\*\*\*</sup> در سال ۱۹۹۰ و گزارشهای وین، حرف جدیدی نداشتند. من نیز شیمی دان یا بیولوژیست نیستم که بتوانم تصمیم بگیرم. به طور ساده در کتابم (ص ۱۵۰) گفتم: برایم تعجب آور است که این گزارشها بتوانند موضوع انتشار یا بحث عمومی باشند. تنها کوشش برای رد (دروغهای مربوط به اتاقهای گاز) کتاب پرساک<sup>۸\*\*\*\*\*</sup> بوده است که جایزه بنیاد کلارسفلد<sup>۹\*\*\*\*\*</sup> را به خود اختصاص داده، کتابی که هیچکس بدان ارجاع نداده است حتی خود پرساک در کتابی که در سال ۱۹۹۳ نوشت گزارش لوشر را که اطلاعات خوبی داشته است برای کتاب "رد" خودش نیاورده است.

کتابم به طور روشن سؤالاتی را که به تفسیر «راه حل نهایی» و «اتاق گاز» مربوط می شود مطرح می کند.

بنابر نظریه رسمی، هیتلر دستور قتل عام عمومی داده بود، از این رو، پس از نشست سوربن درباره «تجدید نظر گرایی»، در فوریه ۱۹۸۲، ریموند آرون و ژاک فوره به عنوان نتیجه گیری در کنفرانس خبری اعلام کردند: «به رغم تحقیقات بسیار عالمانه، هرگز نمی توان دستوری صادر شده از جانب هیتلر مبنی بر قتل عام یهودیان یافت؟»

\*Leuchter

\*\*Auschwitz - Birkenau

\*\*\* مطالعات انجام شده در مالدن (ماساچوست) ۵ آوریل ۱۹۸۸ فرد. آ. لوشر، ج - سر مهندس

\*\*\*\*Cracovie

\*\*\*\*\*Pressac

\*\*\*\*\*Klarsfeld

آنگاه (می‌توانیم) بگوییم که فرمان شایعه پراکنی در کنفرانس وانزی\* در ۲۰ ژانویه ۱۹۴۲ صادر شد. از ۱۹۹۲ یهودا بوئر\*\* در روزنامه ۳۰ ژانویه اخبار یهودی کانادایی\*\*\* نوشت که تفسیر وانزی احمقانه است. (باتوجه به) آخرین لاف زنی‌های تجدید نظر طلبان، پرساک، در صفحه ۱۱۴ کتابش درباره «محل‌های سوزاندن اجساد در آشویتس» نوشت: «کنفرانس وانزی برای پس راندن یهودیان به سوی شرق» (بوده است). آیا این از یک زبان رمزی حکایت دارد همانگونه که افرادی چون آقای نیکلاویل\*\*\*\* در لوموند ششم می ۱۹۹۶ آورده است؟ از اینروست که پرساک اظهار داشت خبرگزاریهای عمومی متوسل به زبان رمز و کنایه نشدند: «هرگز چیزی خلاف آنچه ما گفته‌ایم پوشیده نمانده است.» (به نقل از لورنس گریسملر\*\*\*\* در لوموند ۲۶ و ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۳). پرساک پس از آنکه به عنوان ناجی توسط مبلغان سیاست «قتل عام» مورد احترام شده بود برای آنان مشکوک قلمداد گردید: وی تفاسیر «رمزی» ونزی را باطل اعلام کرده بود، و «شواهد» را زیر سؤال برده بود، عوامل مهمی چون هوس\*\*\*\*\* فرمانده آشویتس و علاوه بر آن آشیمن\*\*\*\*\* را تکذیب کرده بود. (ص ۴۱ و ۱۳۲). او برداشت نیروی خارق العاده مقیاسهای مخصوص\*\*\*\*\* را رد می‌کند. و می‌گوید: «این مفاهیم معنی جنایتکارانه‌ای که ما بتوانیم باور کنیم نمی‌دهند.» (ص ۱۰۷) او ارقام ارائه شده توسط ولر\*\*\*\*\* درباره یهودیان لهستان را که به آشویتس فرستاده شده‌اند به مسخره می‌گیرد و می‌گوید: «این واضح است که درست نیست.» (ص ۱۴۷) آیا این به معنی یک «تجدید نظر طلب» توبه کار است یا استتار کننده؟ به امید اینکه مباحثه‌ای فنی صورت پذیرد به این نکته روشن می‌پردازیم:

\*\*Wannsee

\*\*Yehuda Bauer

\*\*Canadian Jewish News

\*\*Nicolas Weill

\*\*Laurent Greilsmer

\*\*Hoss

\*\*Eichmenn

\*\*Sonder massahmen

\*\*Wellers

اولین روزها اجرای فرمان نفرت‌انگیز نازیها مبنی بر «اخراج تمام یهودیان از اروپا!» و راندن یهودیان به سوی شرق با شرایط بد و غیر انسانی جان هزاران نفر گرفته شد. نهایتاً آنچه قاطعانه نوشته شد و تاکید گردید این بود که: پس از جنگ و بعد از پیروزی آلمانها تبعید تمام یهودیان اروپا به جزیره‌ای «در آفریقا» جزیره ماداگاسکار پس از شکست فرانسه (هدف خواهد بود. این برنامه آن قدر وحشتناک بود که حتی اولین مراحل اجرای آن به قیمت از دست رفتن جان صدها هزار یهودی تمام شد.

همواره این موضوع مطرح بوده است: تبعید (یهودیان) به یک گتوی آفریقایی، محله یهودی که به عنوان «راه حل نهایی» مورد نظر بوده است، و این یک توحش فاحش است.

به رغم قتل عام هیتلر، به هنگام ده سال حکومت مطلقه، چهار سال بر سرتاسر اروپا، همیشه به تحقق این امر می‌اندیشید، با وجود قتل عامهای بی چون و چرا خوشبختانه هنوز، جامعه یهود در میان ما، حضور دارند.

## حال چه چیزی را من انکار کردم؟!

آنچه من رد می‌کنم، حقی است که صهیونیستها به ناحق سعی در کمرنگ جلوه دادن جنایتهای هیتلر با کم کردن شمار قتل عامهای بی تردید غیر یهودیان دارند. ولع گسترش طلبی هیتلر موجب مرگ ۵۰ میلیون نفر شد که ۱۶ میلیون نفر آنان اسلاوهای روسی و لهستانی همانگونه که پاپ ژان پل دوم در میامی اظهار داشت می‌باشند. آنچه من انکار می‌کنم و برای آن مبارزه می‌کنم، این است که نباید فقط به یک قسمت از جنایات پرداخت و تمام توجهات را از پرداختن به سایر جنایتها منحرف نمود. این مسئله منجر به تغییر جهت گیریها حتی در تاریخ خودمان می‌شود و به نادیده انگاشتن «مقاومت» عمیق توده‌های مردم ما که متحداً در مقابل اشغالگری نازیسم و در مقابل کسانی که با ورود ارتش هیتلر با آنان همکاری تنگاتنگ داشتند منجر می‌شود. طی اولین سالهای پیروزی (آزادسازی)، «تبعید شده» معنی «مقاوم» می‌داد اما امروز، با چرخشی، «تبعیدی» فقط به معنی قربانیان یهودی به کار برده می‌شود.

قتل عام تعداد بسیاری از یهودیان غیر قابل انکار است اما چرا آن را «تصفیه

نژادی» بنامیم.

تصفیه نژادی به معنی «پایان دادن به یک نسل» است («نباید هیچ جاننداری زنده بماند»، آنگونه که در کتاب ژوزوئه به هنگامه فتح سرزمین کنعان گفته شده). بدون تردید این یک گزاره است چرا که اکثر کنعانیان به زندگی خود ادامه دادند. اما آنگونه که آقای فرانسوا بداریدا در لوموند پنجم و ششم می ۱۹۹۶ وانمود می کند، «شاهد گرفتن کتاب ژوزوئه به وسیله روزبه گارودی برای من، به منزله عَلم کردن حماقت کاملاً روشنفکری است».

آقای بداریدا، باستی که پس از گذشت قرن‌ها به قدر کافی آرایش شده به ما توضیح می دهد که چرا به هر یک از سربازان اسرائیلی از سال ۱۹۹۰ کتاب مقدس داده شده است که با مقدمه‌ای از رابین گادناون\*، که «تاکیدی بر کتاب ژوزوئه داشته» است و آن را با نژاد پرستی افراطی و آستی ناپذیری میان یهودیان و سایر ملل درهم آمیخته است و تا حدی پیش می رود که ابراهیم را همچون «پدر ملت یهود» و «کسی که در یک سوی، و تمام مردم دیگر در دگر سوی قرار گرفته‌اند» معرفی کند.

به این ترتیب به ژوزوئه مطالبی بیش از آنچه درست است نسبت داده می شود تا جایی که کتابش یک مرامنامه ملی گرایی، که تمام بیگانگان «دشمن» تلقی می شوند معرفی می شود. به اطلسی که جوانان اسرائیلی در اختیار دارند نقشه‌ای از «تمام سرزمین اسرائیل» اضافه شده است که نه تنها شامل ژوده سامری\*\* بلکه شامل اردن بوده و به همراه آن اشتیاق «خداوند» برای سپاه‌یانی که پیروزی بر دشمن را کسب کرده‌اند «به منظور تهیج روح جنگاوری سربازان» در آن گنجانده شده است: (منبع ها آرتص ۲۲ ژانویه ۱۹۹۶، مقاله یارون ایزراهی\*\*\* درباره «مقدمه ملی گرایانه از کتاب مقدس که اخیراً میان سربازان اسرائیلی توزیع شده است».

در همین راستا است که، بدون انکار تحقیقات دیگران و فاجعه قتل عام یهودیان و سایر مخالفان (سه میلیون و نیم زندانی روس که در اسارت مردند، به نقل از بداریدا در همان مقاله لوموند) من معترض تبعیض میان مردگان هستم که با ظاهر

\*\*Gad Navon

\*\*\*Judee Samarie

\*\*\*Yaron Ezrahi

فریبی، شهادت یهودیان را مقدس تر از سایرین می‌داند. با توسل به حرمت قربانی آن را به یک برنامه الهی ربط داده و همانند به صلیب کشیدن مسیح در آیین مسیحیت آن را مقدس می‌کند. (ص ۱۵۶ کتابم.) از اینروست که برخی از مسائلی را که مرتبط با منطق غلط صهیونیسم سیاسی است به اندیشه برتری طلبی جهانی پیامبران یهود ربط می‌دهند.

مفهوم "دولت یهود" بر اساس کتاب پدر بنیانگذار اندیشه ملحدانه صهیونیسم، همانند کتاب دیکته شده انستیتوی حقوق تطبیقی دانشگاه یهودی اورشلیم، پرفسور کلین\* با دموکراسی حقیقی به هیچ وجه انطباق ندارد. پرفسور کلین از یهودیان در کتاب «خصوصیات یهود در دولت اسرائیل» (چاپ کوژاس\*\*، پاریس، ۱۹۷۷) چنین تعریف می‌کند. آنچه تحت عنوان «قانون بازگشت» شکل گرفته است به متن قانون اساسی ۵۷۱۰ در سال ۱۹۵۰ بر می‌گردد. بر اساس ماده ۴ ب: «یهود کسی تلقی می‌شود که از یک مادر یهود یا تغییر مذهب داده بر اساس Halakah\*\*\* به دنیا آمده باشد.

همین‌گونه که در یک «دولت مسیحی» یهودیان، غیر مؤمنان، مسلمانان و حتی غیر کاتولیکها به مثابه شهروندان درجه دوم تلقی می‌شدند، حتی دشمنان باید نابود می‌شدند، همانگونه که جنگاوران صلیبی انجام دادند (با انتقال یهودیان به قتلگاه در مسیرشان به سوی سرزمینهای مقدس که در آنجا منتظر قتل عام مسلمانان بودند). یا آنچه که سنت بارتلمی در مکانهایی به نام دراگوناد (محل قتل پروتستانها با اعمال شکنجه) علیه پروتستانها ایجاد کرد یا همانند آنچه امروز علیه تمام پناهندگان مسلمان زیر فشار انجام می‌دهند.

همین‌گونه در یک دولت اسلامی دموکراسی وجود ندارد زیرا مسیحیان نمی‌توانند خدا را در کلیسا یا یک معبد عبادت کنند، و یهودیان به کنیسه بروند تا جائی که حقوق آنها نیز با حقوق تمام اعضای یک جامعه برابر نیست.

\*\*\*Cujdas\*

\*Kelein

\*\*\* هویت نژادی و هویت استظهاری، بقیه شهروند درجه دوم تلقی خواهند شد.

## تنهایک هدف؛ دهان بند زدن بر آبه پیر و گارودی:

در کتابم هیچ نشانی نه از ضدیت با یهود، نه انکارگری یا حتی کم رنگ جلوه دادن جنایات هیتلر علیه یهودیان و یا سایر مخالفان رژیمش یافت نمی‌شود، تا برای مخالفینم سندی برای وارد کردن اتهامات علیه من باشد: زیر سؤال بردن عدالت در دادگاه نورنبرگ، مرا زیر تیغ قانون گیزو - فابیوس برد. پس از دست یازیدن به تعقیب به نام جامعه به عنوان «انکارگرا» تلاش کردند مرا از طریق پلیس و تحت عنوان قانون «ممنوعیت اظهار نظر» ساکت کنند. درست است که دادگاه به «تفکر واحد» شدیداً اعتراض دارد: روز یکشنبه ۲۸ آوریل ۱۹۶۹، رابین بزرگ، سیتروک\* در رادیو "ژودائیکا" "گردهمایی مورخان برای بحث پیرامون شوباح" را مفید تلقی نمود. آبه پیر امیدوار به برگزاری یک گفتگوی سریع پیرامون این مسأله شد. او به «لیبراسیون» دوم می ۱۹۹۶ گفت: «رابین بزرگ آنچه را نیسرا رد کرده است پذیرفت.»

روز دوشنبه ۳۰ آوریل، در اروپای یک (زادیو اروپای یک)، رابین سیتروک اظهار داشت «که نمی‌تواند مناظره‌ای درباره قربانیان یهود داشته باشد» زیرا که در این باره «مورخان به شواهد نهایی دست یافته‌اند» این است که فریاد پیروزی مهاجمان من در هلالی بلند شد و گفتند: «روژه گارودی (دادگاه نورنبرگ را) برای انکار جنایات مرتکب شده علیه انسانیت زیر سؤال برده است». عنوان «نوموند» در ۲۷ آوریل ۱۹۹۶. «آمانیه» شادی (صهیونیستها را با تیتز زیر فراهم کرد): «اتهام گارودی بر اساس قانون گیسو است که «انکار جنایت علیه بشریت» را محکوم می‌کند.»

رئیس لیسرا\*\*، پی‌یر ایدنبوم\*\*\* در ۲۴ آوریل ۱۹۹۶ به اینگونه سخن راند که: «مطمئناً کسی نمی‌تواند تحت پوشش یک ضد صهیونیسم، بیش از این ضدیت واقعی خود را با یهود دیگری پنهان کنند، این امر در کشور ما به وسیله دادگاهها مورد قضاوت قرار گرفته است» بلکه آقای ایدنبوم، این مسأله به وسیله دادگاه بزرگ پاریس قضاوت شده و خصوصاً لیسرای شما را محکوم کرده که می‌خواهد بباوراند که



صهیونیسم، که یک مشی سیاسی است، با عنوان یهود دیگری، که یک مذهب است شناخته شود.

من فقط حکم دادگاه پاریس را یادآور می‌شوم، در ۲۴ مارس ۱۹۸۳ (حکم تأیید شده برای دیوان استیناف و دادگاه تمیز) در روندی که لیسرا علیه پدر لی لوگ\*، پاستور ماتیو\*\* ژاک فوه (لوموند) و شخص من اقامه دعوا کرده بود: «به این دلیل که آیا انتقاد قانونی از سیاست یک دولت و یک ایدئولوژی که تحریک راسیستی (نژادپرستی) را سبب می‌شود یا نه؟ لیسرا در تمام درخواستها، لزوم پرداخت تمام هزینه‌ها را تقاضا می‌کند.

آنچه که خوراک ضد یهود آزاری را فراهم می‌کند برای افشا کردن این جرایم نیست بلکه برای مرتکب شدن آن است. مبارزه من علیه سیاست صهیونیستی دولت اسرائیلی - که امروزه تغذیه کننده اصلی ضد یهود آزاری است -، بخشی از مبارزه کلی و مداوم من علیه یهود آزاری که دقیقاً به وسیله قانون محکوم شده است، می‌باشد.

## صهیونیسم علیه اسرائیل

بدترین دشمن عقیده دینی یهود، تفسیر ملی نژادی و استعماری صهیونیسم قبیله‌ای است که از ناسیونالیسم و نژادپرستی و استعمار اروپای قرن ۱۹ برخاسته است. این منطق که منتج از تمام اشکال استعماری غرب بوده و همانند تمام جنگهایش که ملیتها علیه یکدیگر ایجاد کردند، یک منطق انتحاری است. آینده و امنیتی برای این دولت وجود ندارد. صلح در خاورمیانه بازگشت به اندیشه ابراهیمی است که میراث مشترک روحانی بوده و سه مذهب جاودانه یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام از آن برخاسته است - و دولتی «غیر صهیونیستی» است.

برای این است که، پس از مزخرفات منتشره در لوموند، به وسیله کوشنرها، ویدال‌ناکه‌ها و بداریده‌های دیگر یا وی، یکی از حوادث فضاحت بار به وسیله

کلودایمبرت مطرح شد. و در روزنامه «لی پون»<sup>\*</sup> روز چهارم می ۱۹۹۶، کتاب مرا با «برنامه دانشمندان صهیون» مقایسه کرد که در من ص ۲۴۹ چگونگی ایجاد این دروغهای پست را (که من در کتاب قبلی ام «فلسطین، سرزمین پیامهای الهی» چاپ Albatros، ۱۹۸۶، ص ۲۰۶ تا ۲۱۲) تحلیل کرده و با جزئیات آن را رد کرده‌ام. این نشانگر قدرت لانه یهود است. در واقع آنان که «جنایت علیه انسانیت» را نادیده می‌گیرند به طور مشخص روزنامه‌ها، رادیوها، تلویزیونها و در مجموع تمام «رسانه‌ها» هستند، که هیچیک، شهامت مشخص کردن «جنایت علیه انسانیت» را ندارند. گلوله باران کننده آمبولانس حامل کودکان مجروح، بمباران کنندگان اردوی سازمان ملل متحد و قاتل صد غیر نظامی، جاسوسانی که در بیروت هستند و تمام مناطق مورد هجوم اسرائیل برای این مسائل «جنایت علیه بشریت» وجود ندارد چون علیه یهودیها صورت نگرفته است.

یک گزارش تکان دهنده سازمان ملل متحد که از اقدام جنایتکارانه‌ای که به وسیله هلیکوپتر زیر نظر اسرائیلی گرفته شده و هدایت می‌گردید حکایت می‌کند. تمام این جنایات در یک «اقدام» به محکومیت یک خلبان هواپیما، به بهانه «اشتباه شلیک» و بی گناه جلوه دادن جنایتکاران اصلی، یعنی دولت اسرائیل و فرماندهان نظامی اش منجر شد. همانگونه که در صبرا و شاتیلاین دولت و ارتش اسرائیل مرتکب جنایت شدند و جنایتکار اصلی: آریل شارون (که به وسیله کمیسیون تحقیق کانا\*\*<sup>\*</sup> مورد تمجید قرار گرفت)، و خیلی زود به عنوان مشاور اصلی ایجاد کنندگان «مجمعهای صهیونیستی» در سرزمینهای اشغالی برگزیده شد (با وجودی که این اقدام از جانب سازمان ملل متحد محکوم شمرده شده و آن را خلاف قوانین بین المللی تشخیص دادند). تمام این ماجراها نشانگر تهاجم رسانه‌های گروهی علیه آبه پیر و من است.

روز بمباران، کانا، بزرگترین روزنامه فرانسوی در اولین صفحه خود با تیتر بزرگ نوشت: «اشتباه آبه پی یر» و نه تیتری با عنوان «جنایت شیمون پرز علیه انسانیت؟ روزی که مادر پاریس، با شکوه بسیار، یک جنایتکار را پذیرا شدیم و جایی که

«لیکودفرانس» در پاریس یک جنایتکار دیگر، ژنرال رافائل ایتان (که در قتل عام صبرا و شاتیلا آشکارا دست داشت و امروز مرد شماره ۲ در حزب لیکود است)، را پذیرا شد، و با سرود ملی نجات بخش، و یک تیر بزبرگ اعلام کرد «آبه پی یر از لیسرا اخراج شد.» زیرا از گارودی حمایت کرده بود.

## یک لانه پر قدرت در ایالات متحده

در وجود لانه یهودی قدرتمند (در ایالات متحده) اتفاق نظر وجود دارد. اولاً این لانه عضو دولت اسرائیل محسوب می شود. حضور در قانون ۲۴ نوامبر ۱۹۵۲ به عنوان «سازمان صهیونیسم جهانی» نشان داده شده است. مواد ۵ و ۶ بر صلاحیت این سازمان تاکید دارند.

ماده ۵: «دولت اسرائیل بر شرکت تمام یهودیان و تمام سازمانهای یهودیان در ساختمان دولتش متکی است.»\* در ایالات متحده این لانه قدرتمند رسماً هم پیمان سرمایه داری است.\*\* رهبران صهیونیست، در ایالات متحده، نقش خود را مخفی نمی کنند. بن گورین با وضوح در هیجدهمین کنگره صهیونیسم جهانی اعلام می دارد: «تعهد گروهی تمام سازمانهای صهیونیست در میان ملل مختلف این است که دولت یهود را بدون هیچ قید و شرطی کمک کرده، حتی اگر گاهی نظریات مخالف با دولتمردان کشورهای خود آنان داشته باشد.» (اورشلیم پست، ۱۷ اوت ۱۹۵۲) (کتابم ص ۲۰۶).

مثالی از قدرتمندی این لانه: هنگامی که رئیس کمیسیون امور خارجه سنا، سناتور فولبرایت\*\*\*، یک مطالعه روی تشکیلات انجام داد و نتیجه آن را به صورت خلاصه در یکی از کانالهای تلویزیون CBC روز ۱۷ اکتبر ۱۹۷۳ ارائه داد و گفت: «اسرائیلیان سیاست کنگره و سنارا کنترل می کنند، وی در انتخابات بعدی

\*Israel government yearbook. Jerusalem, 1953- P.243

\*\* (این ارگان AIPAC کمیته تجاری عمومی آمریکا - اسرائیل است.

\*\*\*Fullbright

بررسی سناتوری خود را از دست داد.

## ک لانه پر قدرت در فرانسه

در فرانسه فشار این لانه فشار صهیونیستی کمتر از سایر جاها نیست اما کمتر برانگیز است. به عنوان مثال، در اسرائیل، رابین بزرگ سیتروک به اسحاق شامیر کسی که در ۱۹۴۱ پیشنهاد اتحاد با هیتلر را داد) اعلام کرد: «هر یهودی فرانسوی ماینده دولت اسرائیل است... مطمئن باشید که هر یهود در فرانسه، یک مدافع از آنچه ما دفاع می‌کنیم هست.» (لوموند ۱۲ ژوئیه ۱۹۹۰)، اما در بازگشتن از فرانسه، افزود: «بدون تردید همانگونه که می‌خواستیم به یک آرامش حتمی رسیدیم»، (لوموند ۱۲ ژوئیه ۱۹۹۰) می‌توانیم باز هم اشتباه کنیم؟

در طول دوره جدید، روز ۱۶ ژوئیه ۱۹۹۵، تحت سرپرستی همان رابین، شیراک اعلام کرد: «جنون جنایتکارانه اشغالگران، توسط فرانسویان و دولت فرانسه مساعدت شده بود.» با نظریات ژنرال دوگل دوگونه مخالفت شده است. در واقع آنچه ژنرال دوگل رد کرد عبارت بود از:

۱- تمام صور قانونی حکومت ویشی که هرگز به مثابه یک دولت تلقی نگردیده بود رد شده است: ژنرال دوگل گفته بود «من غیر قانونی بودن رژیم را که در خدمت دشمن بوده است اعلام می‌کنم.» (خطاطرات، ج ۱، ص ۱۰۷). «یک دولت دقیقاً فرانسوی وجود نداشت.» (ج ۱ ص ۳۸۸). «هیتلر ویشی را ایجاد کرد.» (ج ۱، ص ۳۸۹). رهبران (CRIF شورای معرفی کننده نهادهای یهود در فرانسه) این انکارگری را با شور و هیجان مورد توجه قرار دادند. آنان اظهار داشتند «شناخت تداوم دولت فرانسه بین سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۴۴ با ترکیب عالیترین مقامات فرانسوی، سخت مورد علاقه آنان بوده است.» تمام احزاب و تمام جراید، از لوموند گرفته تا امانیته، این تلقی را مورد توجه قرار دادند.

۲- دوگل این تحقیر را برای مردم فرانسه روا ندانست و گفته بود: «اکثریت بزرگی از مردم فرانسه از پذیرش یک رژیم تحمیلی که با خشونت و خیانت همراه بود دور بودند و می‌دیدند که قدرتمندان فرانسه آزاد خواسته‌ها و اهدافشان را بیان

می‌کنند.» (ا، ص ۳۹۴) و او دلیل می‌آورد: «قیام مردم پاریس»: «چهار سال فشار نتوانست روح پایتخت را تسخیر کند، خیانت حز یک کف پست روی بدن که بظاهر سالم مانده بود، نبود.» (ا، ص ۴۴۲). «مردم ما در سخت‌ترین شرایط هرگز آنان را از خود نشمردند.» (ا، ص ۱۹۴۰). اگر ویشی یک دولت قانونی بود، دوگل یک سرباز فراری بود (همانگونه که ویشی به او می‌گفت) و ما، مقاومان، همه خائن و «تروریست» باید شمرده می‌شدیم.

در جریان تهاجمات اخیر علیه آبه پیر و من، این لانه قدرتمند، نه تنها اعلام کرده است که در تغذیه جراید (خواهد کوشید)، بلکه در کلیساها (نیز چنین خواهد کرد). روز سی آوریل ۱۹۹۶، امانیته (انسانیت!) نوشت: «رییس شورای نمایندگی سازمانهای یهود فرانسه (CRIF)، هنری هاجنبرگ\* دیروز درخواست کرده است که مقامات کلیسای فرانسه علیه کتاب انکارگرایی گارودی و همچنین علیه آبه پیر که از وی به حمایت برخاسته است موضع بگیرند. شورای اسقفی این مسأله را به سرعت پی گرفت»: هاجنبرگ روز ۲۹ آوریل حکم خویش را اعلام کرد. اظهارات اسقف که «از همراهی آبه پیر با روزه گارودی اظهار تاسف کرده بود» به سرعت منتشر شد. هاجنبرگ از موضع گیری کلیسای فرانسه که در روز دوشنبه آبه پیر را به انزوا کشاند اظهار خوشحالی کرده بود. همان روز دفتر لیسرا آبه پیر را به دلیل آن که «از روزه گارودی حمایتش را اعلام کرده بود» اخراج کرد.

### تابوی نورنبرگ؛ بلای دریغوس وارونه شده

چه چیزی از هیاهوی جراید حاصل شد؟ به عبارت دیگر من چه چیزی را انکار کرده بودم که آنان «انکارگرایی» را مطرح کردند. کافی است که کتاب را بخوانیم تا دریابیم که من جرایمی را که هیتلر به دلیل نژادپرستی خونریزانه‌اش علیه یهود مرتکب شده بود نادیده نگرفتم در حالی که او آنان را همانند سایرین همدست در

انقلاب اکتبر می دانست (وی لفظ «یهود - بلشویک» را برای آنان به کار می برد)، و اینکه آنان صاحبان سرمایه های بین المللی بودند. در نخستین فصل از کتاب «تاریخ و سیاست عوام فریبی جنایتکارانه مضاعف: در اولین حربه (هیتلر) به غربی ها وانمود می کرد که او سدی علیه کمونیست است، دومین حربه او به سیاست داخلی وی مربوط می شد که عبارت از تلاش برای اتحاد بود: عهدنامه ورسای با قتل عام و نابودی نژاد آلمان مغلوب در ۱۹۱۸ این شانس را به وی می داد. اقتصاددان بزرگ انگلیسی لرد کینس\* در کتابش «پیامدهای اقتصادی صلح (۱۹۲۲)» گفته است «با این عهدنامه شما بعد از ۲۰ سال جنگ خواهید داشت». دادگاه نورنبرگ همچنین در تعیین «جنایات علیه صلح» آنانی را که در به قدرت رسیدن هیتلر کمک کردند و به او اجازه دادند که این میر غضب را به عنوان حامی مردم جلوه دهند، محکوم نکرد. آنچه که من نپذیرفته ام این است که دادگاه نورنبرگ می توانست با اقدامات قضایی حقایق تاریخی را روشن کند. معذالک دانشمندان باید مجدداً با بازبینی اسناد نشان دهند که قضاوتها و روند محاکمات دادگاه نورنبرگ تا چه حدی غلط استنتاج شده است. (به کتابم ص ۹۱ تا ۱۵۰ مراجعه کنید).

انتقادات «اساسی» من از نورنبرگ در حقیقت بر مسائل زیر انگشت می گذارد:  
الف: در رابطه با تشریح روند محاکمات، محتویات و به طور بسیار واضح، در رابطه با رئیس دادگاه و دادستان ایالات متحده روبرت جکسون است که در نشست روز ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۶ اعلام نمود:

«متفقین همچنان به لحاظ فنی خود را در حالت جنگ با آلمان می یابند... این دادگاه به عنوان یک دادگاه نظامی، امور مربوط به جنگ ملل متفق را دنبال می کند.»  
ب: با توجه به ترکیب این دادگاه استثنایی (که در لندن روز ۱۸ اوت ۱۹۴۵ به وسیله رهبران آمریکایی، انگلیسی، فرانسوی و روس تشکیل شده بود) هیچ گونه شکلی درباره «شواهد قضایی» آن وجود ندارد. ترکیب این دادگاه چنین تشریح شده بود:

«ماده ۱۹: دادگاه وابسته به قواعد خاصی در رابطه با مقررات تکنیکی اداری

شاهدان نخواهد بود.»

«ماده ۲۱: دادگاه همچنین به عنوان شاهدان منحصر بفرد اسناد و گزارشهای اداری کشورهای متحد را در نظر می‌گیرد.» به یمن در نظر گرفتن این «اصول» یا بهتر بگوییم به علت فقدان این اصول و خشونت‌هایی که در رسیدگی قضایی اعمال شد، دادستان شوروی، رودانکو\* مجبور شد، گزارشی مبنی بر قتل عام کاتین\*\* ۱۱ هزار افسر لهستانی در ارتش آلمان توسط شوروی به قتل رسیده بودند ارائه دهد و شواهدی به دست داد که مجرمین رهبران شوروی بوده‌اند.

حتی اگر گزارش شورویها که تا حدی از بار جنایات مرتکب شده در آشوتیس - بیرکتو را کم می‌کند بپذیریم باز رقم چهار میلیون قتلی که آنها برای این اردوگاه ارائه می‌دهند عددی بسیار بحث‌انگیز خواهد بود. همانطور که در کتابم نشان داده‌ام در نورنبرگ بر اساس روشهای متفاوتی که دادگاهها اعمال کردند نه تنها مورد بررسی قرار دادند، نه شاهدانی را که شاهد «راه حل پایانی» بوده‌اند، و نه اهل خبره حربه جنایات را یافته‌اند. (کامیونهای خفه‌کننده یا اتاقهای گاز).

تقدیس بخشیدن به این تابو به طور قطع هر گونه تحقیقی را منع کرده، از حمله اهل خبره جلوگیری نموده و هرکس آن را زیر سؤال ببرد دارای افکار شیطانی می‌داند.

این اقدام خیلی شبیه ماجرای سروان دریفوس بود در جایی که محاکمات یک دادگاه نظامی زیر سؤال برده شد و از آن تلقی الحاد کردند و دادگاه ضد یهود و کلیسایی که از او حمایت کردند مورد طعن واقع شدند و جامعه یهود به عنوان «مردم قاتل مسیح» با اتهام به انجام اعمال شیطانی معرفی گردیدند. این مطابقت جالب توجه است: امروزه گروه (فشار) حربه خود را در ستادهای نظامی و مذهبی به کار گرفته است و از آنها برای تهاجم به افرادی (به خصوص به من و آبه پی‌یر) که جرأت کردند بتهای جدید تفکر واحد «سیاست صحیح» را بشکنند، استفاده کنند و تمام مردم «مردمان تصمیم‌گیرنده» را به مقابله با «مردم برگزیده» متهم می‌کنند.

## استدعای تنفر

امروزه این امر که قبلاً در ۱۹۴۲، به وسیله تئودور کو فرمان طرح شده بود مجدداً مطرح گردیده است که:

«آلمانها، به هر صورتی که باشند برای زنده ماندنشان رحمی نباید بکنند»، وی می‌افزاید "زمانی که برای از بین بردن تمام نژاد آلمان و برای به هم ریختن شالوده یک ملت و رهبران جنایتکارش («آلمان باید تنبیه شود»)، و از بین بردن هیجانان نژاد پرستانه به آن گونه‌ای که هیتلر داشت، لازم است ۶۰ سال می‌باشد: کلیفتون فاریمان در ۱۹۴۲ در هفته نامه‌اش «نیویورک» درخواست کرد که «تنفیری عمیق نسبت به همه آلمانها و نه فقط رهبران نازی آنها باید ایجاد کرد.» می‌افزاید چونکه «تهاجمات اخیر نازی کار یک گروه راهزن نبوده است، بلکه بیشتر عمیق‌ترین مکنونات قلبی ملت آلمان بوده است.»

در ۱۹۹۶، یک پدیده آمریکایی تربیت صهیونیستی (مانند ایگان امیر، قاتل رابین، یا چون باروش گلدشتاین، جنایتکار هبرون) بروز کرد. شخصی بنام دانیل جناح گلدهاگن\* تحت تاثیر همان «استدعای تنفر» آلمانها را همانند «یک ملت قاتل» در کتاب «آدمکشهای داوطلب هیتلر» توصیف کرد، حرکاتی شبیه به این نزد برنارد هنری لوی در کتاب «ایدئولوژی فرانسوی» که بر آن سماجت دارد بروز کرد. وی به پیچیده کردن امور تاریخی اصرار دارد و وانمود می‌کند که همه فرانسویان در رژیم ویشی مسبب «فاشیسم در فرانسه» بوده‌اند. از این رو ویشی میوه فرهنگ تمام فرانسویان خواهد شد: "این تمام فرهنگ فرانسوی است... که نشانگر دنائت دیرینه ماست." (ص ۱۶۱) و اینکه فرانسه «بخشی از ناسیونال سوسیالیسم» بود. (ص ۱۲۵)

## برداشت قبیله‌ای از کتاب مقدس

احساس برتری صهیونیست بسیار شبیه به هیجانان پاک‌نژادی آریاییهاست، که



به سیاست خونریزانه سیطره جویان (آلمانی) منجر شد. رابین آ. کوهن\* در کتاب «درباره تلمود» (چاپ پالو، ۱۹۸۳) که با دقت در سنت تلمودی تحقیق نموده است از همان ابتدای مقدمه کتابش (ص ۱۹) با ملاحظه‌ای تمام و برای عذر آوردن قبل از ارائه توصیف‌های خویش، با توجه به زمان ازلی جاودان می‌نویسد: «برای یهودیان مذهبی باید باشد که نه تنها او را از مشرکین ممتاز کند، بلکه همواره به او یادآور باشد که او عضوی از نژاد یهود است.» آنچه او یادآور می‌شود «یک مرز آتشین» جداکننده و متمایز کننده یهود از تمام مردم است. او می‌گوید که مهمترین تاکید رانزد اسدرا س یافته است. به این معنی، که می‌گوید: «نتیجه‌ای است که از تلمود اخذ کرده است.» (ص ۱۹)

ما در اینجا به یک مباحثه عقیدتی نخواهیم پرداخت، اما این نکته را یادآور می‌شویم که این تفسیری سیاسی از احساسات برتری جویانه‌ای است که منجر به برداشت افراطی و عامیانه شده است.

رابین ایزنبرگ، که برنامه یهود در روز یکشنبه را روی آنتن ۲ اداره می‌کرد گفت: «قبل از آنکه ما یهود باشیم بیشتر انسان هستیم» (منبع: رابین ایزنبرگ، «تاریخ یهودیان»، ۱۹۷۰، GAL). موضوعی که توسط الی ویسل\*\* از تلمود مجدداً در کتابش مورد استفاده قرار گرفت «جشنهای تلمودی» (چاپ Seuil، ۱۹۹۰) است: «یهودیان بیش از دیگران به ماهیت انسانی نزدیکند.» ادعایی که تمام استعمارگران گذشته مورد استفاده قرار می‌دادند، و امروزه سیاست الحاق‌گرایی رهبران اسرائیل، و تجاوزات آنان که قوانین بین‌المللی را زیر پا می‌گذارد و همچنین تهاجمات آنان بر سایر مناطق بر اساس همین ادعاست. این برداشت قبیله‌ای از متون مقدس، چه به وسیله افراطیون یهودی و چه مسلمان، یا افراطی‌های مسیحی، سرچشمه همیشگی برخوردها و دامی گسترده برای انسان عصر ماست. چیزی که علیه اتحاد انسانی به کار رفته است. اسرائیل در یگانگی جاودان انسانها و انسانیت جایی نخواهد داشت اگر که «صهیونیستی» بماند. اندیشه یهود که توسط پیامبرش اعلام شده عبارت است از: اندیشه‌ای که به فتح نظامی، ملی و استعماری نمی‌اندیشد اما حکومتش پیامی الهی را به

تمام جهان ابلاغ می‌کند.

به هر صورت من هرگز کلمه‌ای را که بخواهد کتابم را وسمه کند ندارم زیرا کتابم در راستای مبارزه همیشگی من برای انسان که بیش از نیم قرن آن را دنبال کرده‌ام می‌باشد، برای تغییر جامعه، برای اینکه دچار تردید نشود، و همواره با این هدف که: دفاع از انسان، و تمام انسانها کرده باشم، چون او آفریده خداوند است.

### یک برداشت پیامبرانه؛ آبه پی یر

در اینجا است که من و آبه پی یر با انسانیت متحد شدیم در طی این قرن با اینکه راههای مختلفی در پیش داشتیم و اینکه ما تلاش کردیم که به وظیفه الهی انسان پردازیم. این جاودانگی کورکورانه نیست. با وجود اینکه اختلاف نظر داریم، از زمان اعتصاب معدنچیان در ۱۹۴۸ تا زمانی که موضع مشترکی در قبال پیمان ما ستریش گرفتیم، ما راه خود را برگزیده بودیم، بدون اینکه خوشایند کسی باشد، اما همواره با انتقاد از یکدیگر آن را غنا بخشیدیم. همانگونه که شایسته یک برادر است که برادرش را برای در پیش گرفتن حقیقت یاری کند.

از این رو که حملات خائنانه نسبت به آبه پی یر صورت می‌گیرد چون که وی نپذیرفت که مرا بابتی احترامی تکذیب کند همانگونه که دیگران که چیزی (از محتوای کتابم) نمی‌دانستند کردند، آیا او می‌توانست منازع باشد؟ و آنچه عاطفی است، ارتباط به سوی یک حقیقت کاملاً انسانی است، و از این رو همواره در ارتباط و متواضع بوده و با اخلاق خدایی خو گرفته است. کسانی که مستحق تاسف خوردند، کسانی هستند که از «دوستی بی هدف» سخن می‌رانند، و بدتر، توهین آمیز، او را «فسادانگیز» که «تحت نفوذ» اطرافیان قرار گرفته و «ضد صهیونیستهای مصلح اسقفی»!! توصیف نموده‌اند.

در ابتدای این کار، من آبه را دیدم و به او گفتم: «تو می‌دانی، پی یر، چقدر به کارهایت برای آوارگان و خصوصاً بی خانمانها علاقه دارم. میلیونها فلسطینی از خانه هایشان به وسیله تروریسم صهیونیستی آواره شدند، و هزاران لبنانی مجبور به فرار از کاشانه خود پس از تهاجمات اسرائیلیها شدند، آیا باور نداری که دفاع از آنان در همان

راستای اقداماتی که تو برای بی خانمانهای فرانسه انجام می دهی باشد؟

آبه پی یر در غزوه از فلسطینیان به خاطر غضب سرزمینها و منازلشان توسط اسرائیل به نام غربیان عذرخواهی کرد (به همین خاطر به دادگاه یهود و لوشنرها نزدیک گردید) و افزود که هیچ عربی مسؤول جنایت هیتلر نبوده است (به آبه پی یر «مسیحی مرتد» گفته شد). در جریان مسائلی وقیحانه و سرتاپا دروغی که علیه من در پیش گرفتند. وی گفت که خسرت عهد و پیمان را باطل می کند. با افشای «سیاست قتل عام» رهبران اسرائیلی. او با زبان پینسبران یهود سخن راند. از خاموس تا میشله فریاد می زدند: «گوش فرا دهید، رهبران اهل اسرائیل... ای کسانی که صهیون را در خون تطهیر دادید و اورشلیم را در جنایت فروبرید به خاطر شما، صهیون همانند یک مزرعه شخم زده خواهد شد و اورشلیم به توده ای از خرابه ها تبدیل خواهد گردید.» (میشله III - ۱۲ - ۱)

آبه پی یر هرگز «سرزمین تصرف شده» را «سرزمین موعود» ننامید زیرا تلقی افراط گرایانه تقدیس سرزمینها از ژوزوئه تا ژریکو (اریحا) یا تا هبرون قتل عامهای بگین، ایرگون در دیریاسین (۱۹۴۸) و کفر قاسم (۱۹۵۶) و در لبنان توسط شارون (۱۹۸۲) و توسط پرز (۱۹۹۶) منجر شده است.

به این دلیل است که تمامی دروغگویان جهانی (صهیونیسم) علیه وی متحد شده اند! ژاک آتالی، شوار زنبرگ، کوشنرو «احبار بزرگ» سیتروک و کاهن، که او را به ژوزوئه در مقابل سان هدرین\* مثال زدند، در برابر دادگاه جدید تفتیش عقاید، که توسط پلیس تفتیش عقاید تدارک دیده شده است گفتند: لیسرا (این سازمان) او را اخراج کرد» آنچه موجب خوشبختی اوست و مایه شرم برای ریاکاران. این مسأله به هیچ وجه مبارزه ای «مذهبی» نیست آنگونه که ژان دانیل هوچیگر در یک سرمقاله در «نول ابزرواتور» درباره «مذهب علیه صلح» نوشت؛ بلکه بر عکس علیه به کارگیری افراطی مذاهب در امور سیاسی است که آبه پی یر و من علیه آن اقدام کردیم!

یهودیان، مسیحیان و مسلمانان خود را به یک «پدر مومنین» منسوب می دانند که نه یهودی، نه مسیحی، نه مسلمان، بلکه برای همه بود، یک «آرامی خانه به دوش» که

اعلام کرد پیمان اتحاد خداوند را با تمام خانواده‌اش بسته است و به خاطر اینکه ما به این خدا باور داریم. آبه پی یر، من و تمام کسانی که برای اتحاد انسانها مبارزه می‌کنند، مبارزه با انحصارطلبی و انحصارگرایی پیرامون پیام الهی بود، که برای ما و برای همه است، برای آنکه مانع رشد ناسیونالیسم و استعمارگری خونریز شویم.

آنطوری که ژان دانیل وانمود می‌کند که مذاهب ضد صلح هستند واقعیت ندارد. اما وارثان ملیت‌گرایی، از آن میان رهبران اسرائیل یک مثال بارز ضد صلح اند، زیرا به سیاست غصب‌تهاجم، زیر پا گذاشتن قوانین بین‌المللی تقدس بخشیده‌اند، به خاطر اهدافی که آنان برای خود توسط پدر روحانی خویش. هر تزل بی دین در کتاب «دولت یهود» ترسیم کرده‌اند: «ما یک باروی مستحکم تمدن غربی در مقابل تو حش شرق خواهیم بود.»

## لغو کردن قانون گیسو؛ قانون استبداد

امروزه جایی برای پلیس تفتیش عقاید که ما را تحت عنوان یک قانون مؤاخذه کند وجود ندارد.

این قانون نه برای احزاب کمونیست و سوسیالیست که امروزه در قدر تند خوشایند است و نه برای مخالفانی که قدرت را باخته‌اند، هیچکدام به دلیل وجود لانه قدرتمند جرات حذف این قانون را ندارند.

از دوم می ۱۹۹۰، در مجلس ملی (روزنامه دولتی سوم مه ۱۹۹۰) در مجلسی که رای به «قانون گیسو» داده شد موضوعیت قانون مشخص شده بود: «که عبارت بود از ایجاد اتهام جدید برای سرکوبی کسانی که «تجدید نظر طلب» می‌توانند باشند: \* مطابق این قانون «تجدید نظر‌گرایی، باید مجازات گردد چون که می‌تواند محور ضد یهودی قرار گیرد.» (J.o.p.959) اصل پنهانی (مستتر) در این متن این است که «جنایت علیه بشریت» وجود ندارد مگر اینکه اقدامی علیه یهودیان باشد. این جلسه تحت اقدامات شدید امنیتی برگزار گردید. یک نماینده خاطر نشان ساخت (J.o.p 905): «ما

امشب در یک جلسه بسیار مهم شرکت داریم. در طول مذاکراتمان ما بندرت بدون روزنامه نگار و دوربین تلویزیون بوده ایم. ما تلاش داریم که نشان دهیم آنچه که به آن رای خواهیم داد «علیه» کسانی است که از مبارزه علیه نژاد پرستی خود داری می کنند. آقای توبون (وزیر دادگستری کابینه ژوپه) تاکید کرد: «این یک قانون علیه نژادپرستی نیست، این یک تفتیش عقاید است» (J.o.p 936) و وی افزود: «قانونی که آنها باید بدان رای دهند فقط به یک هجوم رسانه ای پاسخ خواهد داد.» (936J.o.p).

## این قانون؛ به سود چه کسی است

قبلاً، در مقاله روز ۵ ژوئیه ۱۹۸۳ در «لیبراسیون» آقای لوک روزنوید یاویک\* نوشت: «لیسرا امروزه از یک امتیاز بی مانندی بهره مند شده است: قانون اول ژوئیه ۱۹۷۲ که به حذف تشخیص نژادی منجر شد، یک قانون ضد یهود آزاری است که قبلاً آن را نداشته است. این قانون امکان محاکمه متهمین را در چارچوب قانونی فراهم کرده و دست قضات وکلای بدنام را کوتاه می کند.

قانون گیسو همچنان قدرت (لزوم فشار) را می باوراند و آقای توبون تاکید کرده است که: «این پیشنهاد (در رابطه با آرتیکل Vra) به وسیله لیسرا طی ایامی که کمیسیون قانون گذاری حقوق بشر مشغول آن بوده است ارائه شده است.» (J.o.p 948).

اضافه کنیم که امروزه خود آقای کوهن، رئیس «لیسرا» رئیس کمیسیون است: آقایان شیراک، ژوپه، سگن وزرای دادگستری و کشور (دوره قبل) آقای توبون و دوبره و شصت و پنج نماینده علیه «قانون گیسو» رای داده اند.

آیا می توانیم پرسیم چه کسی (یا کسانی؟) امروزه از لغو کردن این قانون که به طور روشنی ملغی شده است ممانعت می کنند؟

یک حقوقدان بزرگ فرانسه، پرفسور فلسفه و حقوق در دانشکده اساس\*\* و عضو انستیتو، آقای فرانسوا تره\*\*\* نوشت: «این متن روح

\*Rozenweid

\*\*Assas

\*\*\*Fransois Terre

استبدادی اتهام جزایی» «انکارگرایی» را به وجود آورده است. بر قانون دانان است که از آزادیهای اساسی که قانون گیسو آنها را محدود می کند دفاع کنند. آزادی عقیده و مطبوعات... در مقابل دادگاه نیست بلکه تاریخ باید قضاوت خود را بیابد... حال چگونه می توانیم قانون گیسو را که قبل از انتشار رسمی اش، می بایست توسط شورای قانون اساسی لغو می گردید مورد ارزیابی قرار می دهیم. (رئیس جمهوری، رییس مجلس شورای ملی و سنا، ۶۰ نماینده، ۶۰ سناتور) در این رابطه تلاشی نکرده اند. نویسنده پیشنهاد می کند لازم است که دادگاه اروپایی استراسبورگ به این قانون که «با جزئیات تفرامیز خود موجب تباهی اندیشه می شود» خاتمه دهد. (فیگارو، ۱۵ می ۱۹۹۶)

جای تاسف است که لزوم تجدید نظر درباره یک قانون عجیب در فرانسه یادآوری گردد که به وضع و حالت قانون مربوط می شود. در همان شماره روزنامه یک خواننده سخن از «خطرات اسکیزو فرنی کشوری که در آن سلمان رشدی یک قهرمان محسوب شده و روزی گارودی و آبه پی یر از بیان عقایدشان منع می گردند؟» به میان می آورد رییس لیسرا در سوئیس، نماینده مجلس Vodoz درخواست کرده است که من باید در یک دادگاه (در سوئیس) محاکمه شوم، آقای جرج آندره شوالا\*، رییس قبلی کنفدراسیون هلوتیک (سوئیس) نوشت. «به عنوان یک مورخ من با این روح مکار تیسیم و شکار جادویی، زمانی که به ریاکاران یهودی اشاره می کنیم مورد تهاجم قرار می گرفتم.» (ژورنال دوژنو، ۲ می ۱۹۹۶).

به هنگام مباحثه ۲۱ ژوئن ۱۹۹۱، در مجلس ملی فرانسه، آقای توبون نماینده مجلس (وزیر دادگستری کابینه ژوپه)، پیشنهاد رد کردن قانون گیسو را داد. او گفت که این یک اشتباه بسیار بزرگ سیاسی و حقوقی است... اصلی وجود دارد که حقیقت را درباره مسائل تاریخی معلوم می دارد: اینکه به جای قانون، به مورخ باید اجازه گفتن داد... «مطمئنم که این قانون هرگز به کار بسته نخواهد شد» یادآور می شوم که این قانون در هنگام بلوای قبرستان کارپتراس به رای گذاشته شد، و چنین توضیح داده شد: «یک قانون بد فرجام»، شرایط رای گیری: «یک نوع جو سازی علیه نمایندگان پدید آمده بود گفته می شد: تمام نمایندگانی که به این قانون رای ندهند به عنوان انکارگرا

مورد مواخذه قرار خواهند گرفت... گروه‌های فشار فضای فساد انگیزی ایجاد کرده بودند....»

وی افزود «این بدین معنی است که این قانون یک حقیقت رسمی ایجاد کرده است، آنچه که دلیل وجود رژیم استبدادی است و اینکه دمکراسی وجود ندارد.» (فیگارو، ۳ می ۱۹۹۶). اگر به خاطر بیاوریم، همانگونه که ماکس کلو در «دفتر یادداشت هفتگی» که در همان شماره روزنامه آمده خاطر نشان می‌کند «قانون گیسودر ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۰ خود یک خلاف» انکارگرایانه» ایجاد کرده است، به این مفهوم که نادیده گرفتن جنایات نازیها علیه یهودیان که حدس می‌زنیم «گروه‌های نفوذ» بوده‌اند... یک «جوسازی ضمنی» برای نمایندگان ایجاد کرده‌اند، و چرا امروزه به رغم گفته پرفسور تره\* سعی بر الغای آن ندارند.

پس از این ما می‌دانیم که چه کسی دستور می‌دهد و رئیس آن ستون (روزنامه) (قدیمی و جدید)، مجلس‌ها، جرید، احزاب و کلیسا را هدایت می‌کند و از لابلای این اتهامات یا سکوتشان سخت می‌توان به میلیونها فرانسوی کمک کرد و در آزاد کردنشان که طی نیم قرن «شستشوی مغزی» شده‌اند حسن نیت را نشان داد و بتوان نقش بازیگران دروغگو را افشا کرد آنها که در خدمت استراتژی سیطره جویی جهانی ایالات متحده و نگهبانان انبارهای نفت آنان در خاورمیانه که زیر پوشش برنامه فروپاشی تمام دولتهای منطقه (شامل نقشه کیونیم که طرح اولیه آن است) پنهان شده‌اند. معذالک سرانجام، در پایان شب، حقیقت روشن خواهد شد.

کوششهای انجام شده برای ترساندن ما بیهوده خواهد بود. برای اینکار باید ما را بکشند. تلاش برای ایجاد تنفر از نوشته‌های ما بیهوده است، فراخواندن مردگان، نشان می‌دهد که برخی بدان می‌اندیشند، چونکه چیزی جز زندان برای دهان بند زدن در نفوس نمی‌یافتند، اما این خود دلیلی تازه خواهد بود که آنان علیه ما هیچ دلیل دیگری نمی‌توانند بیابند.

